

توضیح: سندی که مشاهده می‌کنید، در روز ۲۲ آبان ۱۳۹۱، در جریان کنفرانس اول گروه کمونیستی «مبارزه طبقاتی» که در تبعید، در لندن انگلستان، برگزار می‌شد، تصویب شد. این چکیده‌ی نظرات ما در مورد سیر رویدادهای ایران در چند صباح آینده است. مثل همیشه از شنیدن نظرات شما استقبال می‌کنیم. [mobareze@mobareze.org](mailto:mobareze@mobareze.org)

\*\*\*

شرایط ایران امروز به گونه‌ای است که نمی‌توان از رواج روحیه‌ی یاس و نومیدی میان بخش‌های قابل توجهی از جمعیت متعجب بود. توده‌های ایران در سال ۸۸، پیش از آغاز دور نوین جنبش‌های انقلابی در جهان عرب و سپس سراسر جهان، با تمام توان خود، علیه یکی از سرکوب‌ترین رژیم‌های جهان امروز، به میدان آمدند. آن‌ها هیچ چیز از فداکاری و قهرمانی و بیباکی کم نگذاشتند اما جنبش آن‌ها به علت فقدان رهبری موثر، شکست خورد و نتیجه‌ی این شکست نه فقط ادامه‌ی اوضاع موجود که ویرانی هر چه بیشتر کشور بوده است. ورشکستگی اقتصاد سرمایه‌داری در ایران باضافه‌ی تحمیل تحریم‌های تهاجمی از سوی غرب وضع زندگی توده‌ها را بدتر از پیش ساخته است. چنان‌که در سند حاضر شرح خواهیم داد، این نه فقط طبقات کارگر و زحمتکش که طبقات متوسط و میانی را نیز بی‌چیز و ویران ساخته است.

در این شرایط آیا ما حق داریم نسبت به اوضاع کنونی اساساً خوش‌بین باشیم و با روحیه‌ی باز به استقبال آینده برویم؟

پاسخ به این سوال برای ما مثبت است. چرا که گرچه رژیم موفق شد جنبش مردمی را به ضرب سرکوب خود ابتدا کند و سپس متوقف کند، در این پروسه خود را نیز متزلزل‌تر و رو به نابودی‌تر از پیش ساخته است. امروز هیچ کارشناس صادقی درون خود رژیم نیست که بر بحران شدید و همه‌جانبه‌ی سیاسی، اقتصادی، دیپلماتیک و ایدئولوژیک آن تاکید نکند. نکته‌ی دیگری که خوش‌بینی ما را مجاز می‌سازد شرایط سرمایه‌داری جهانی و اوج گرفتن جنبش‌های انقلابی در منطقه و جهان است. چرا که اگر انقلاب ۵۷ در پایان دوره‌ی عروج‌های انقلابی جهانی از راه می‌رسید، تحولات آتی ایران در آغاز دوره‌ی بسیار طولانی از این عروج‌ها از راه خواهند رسید. پایگاه ارتجاع در منطقه و جهان متزلزل و ضعیف است و انرژی انقلابی توده‌ها به توده‌های ایران نیز جان تازه‌ای خواهد بخشید.

از همین رو است که سند حاضر کار خود را با تحلیل اوضاع اقتصادی-اجتماعی-سیاسی جهان و منطقه آغاز می‌کند و سپس به شرایط مشخص ایران می‌پردازیم. تحلیل مشخص از شرایط مشخص، به جای سخن‌وری صرف «انقلابی»، باید نقطه آغاز جدی مارکسیست‌ها باشد. با این نگاه مشخص است که می‌بینیم ما حق داریم با خوش‌بینی بسیار نسبت به پتانسیل انقلابی طبقه‌ی کارگر ایران رو به جلو حرکت کنیم.

## اوضاع جهانی

موقعیت کلی جهان امروز را بهتر از همه می‌توان با تلاطم و بی‌ثباتی شدید توضیح داد. سال‌ها بود که تحولات در سیاست جهان به نظر با سرعت حلزونی حرکت می‌کرد؛ امروز اما رویدادها هر هفته و گاهی هر روز جهان را زیر و رو می‌کنند. چشم‌اندازهای اقتصاد جهان که اکنون عامل تعیین‌کننده در تمام کشورها است هرگز اینقدر تار نبوده. بحران حاضر عمیق‌ترین بحران تاریخ سرمایه‌داری است و جامعه‌ی بورژوازی مدرن را از سر تا پا می‌لرزاند.

بیکاری و فقر در حال عروج است و رفورمیسم، یعنی این توهم که سرمایه‌داری را می‌توان رام کرد و در طول زمان بهبود بخشید، هر روز بیشتر نابود می‌شود. این واقعیت همه‌جا به عواقب انقلابی انجامیده. جنبش انقلابی توده‌های عرب جهان را تکان داد و افتتاح عصری جدید را بشارت داد. اما تازه یک سال و نیم از آن گذشته که شاهد جنبش توده‌ها در قلب اروپا، بخصوص جنوب این قاره، هستیم.

در عین حال یورو، که زمانی با افتخار به عنوان ناجی اروپا نامیده می‌شد، در آستانه‌ی فروپاشی است و همین علامت سوالی بالای سر نفس پروژه‌ی اتحادیه‌ی اروپا قرار داده است. طبقه‌ی سرمایه‌دار اروپا عمیقاً شکاف برداشته و در مورد این‌که چگونه با این بحران برخورد کند مشتت است. اقتصاد آمریکا نیز چهره‌ی بهتری ندارد. بدهی دولتی آمریکا معادل رقم خردکننده‌ی ۲۷/۱۱ تریلیون دلار (۱۲ صفر) است یعنی حدود ۷۲ درصد کل تولید ناخالص داخلی کشور. همین در مورد ژاپن نیز صدق می‌کند که بدهی عمومی‌اش با ۲۳۵ درصد تولید ناخالص داخلی حتی از آمریکا هم بالاتر است.

با این همه، اروپا در حال حاضر کلید اقتصاد جهانی است. تا اینجا سرمایه‌داری اروپا در بن‌بستی تمام و کمال گیر آمده. بدهی عمومی و بالاتر از همه کسری‌های بودجه در نتیجه‌ی کمک مالی دولت به بانک‌ها و خود رکود اقتصادی (که درآمدهای مالیاتی را کاهش می‌دهد و از طریق اقلامی مثل حقوق بیکاری به افزایش مخارج اجتماعی می‌انجامد) افزایش چشمگیر داشته‌اند. حالا صورتحساب را روی میز طبقه‌ی کارگر گذاشته‌اند.

در یونان، اسپانیا، پرتغال و ایرلند، بسته‌های عظیم ریاضت‌کشی به اجرا درآمده‌اند (گرچه بقیه‌ی اروپا هم خیلی عقب نیست) اما نتایج رضی‌کننده نبوده. بسته‌های ریاضت‌کشی به جای این‌که در کار صرفه‌جویی پول لازم برای پایین آوردن بدهی مفید باشند این کشورها را وارد رکودی عمیق کرده‌اند. و واقعیت این‌جا است که هیچ کس نمی‌داند این کشورها به چقدر پول دولتی بیشتر نیاز خواهند داشت تا سرپا بمانند.

دیر یا زود یکی از آن‌ها مجبور می‌شود اعلام ورشکستگی کند و این همچون زمین‌لرزه‌ای سراسر اقتصاد اروپا و جهان را تکان می‌دهد. بحران، بحران واقعی مازاد تولید است و تنها راهی که بورژوازی می‌تواند از آن خارج شود افزایش سطح استثمار طبقه‌ی کارگر است.

### آیا چین اقتصاد جهانی را نجات می‌دهد؟

بورژوازی مدتی بر این باور بود که چین می‌تواند اقتصاد جهان را نجات دهد. اما هیچ اقتصاددان جدی‌ای، دیگر از این سناریو حرف نمی‌زند. شاهد کاهش پایدار اقتصاد چین بوده‌ایم و رشد تولید ناخالص داخلی از ۱۲ درصد در اوایل ۲۰۱۰ به ۶/۷ درصد در ربع دوم سال حاضر رسیده است. اقتصاد چین هرچقدر قدرتمند به نظر رسیده هنوز برای فروش محصولات خود متکی به بازارهای غربی بود. اما با فروپاشی تقاضا در اروپا و آمریکای شمالی، چینی‌ها باید بیهوده دنبال گسترش بازارها برای کالاهای خود باشند.

ارقام رشد و تولید در سال ۲۰۱۲ با توجه به سرعت کندی چین به غافلگیری بسیاری از ناظرین انجامیده‌اند. روزنامه‌ی گاردین می‌گوید تولید در چین در سپتامبر ۲۰۱۲ برای یازدهمین ماه پیاپی کاهش داشت. تولید فولاد در چین در ماه اوت ۷/۱ درصد کاهش داشت. به گفته‌ی پلاتز، شرکت تحقیقات انرژی جهانی در آمریکا تقاضای نفت کشور در ماه اوت ۵/۱ درصد کاهش داشت که دومین کاهش در سه ماه گذشته است.

کاهش در تقاضا عموماً خبر از کاهش واردات محصولات نفتی می‌دهد که در ماه اوت امسال نسبت به اوت ۲۰۱۱، ۲/۳۴ درصد کاهش داشت. تمام این ارقام خبر از فروکش شدید اقتصاد چین می‌دهند.

### مبارزه طبقاتی در دستور کار

اقتصاد برای مارکسیست‌ها تفریحی دانشگاهی نیست. مارکسیست‌ها دست به مطالعه‌ی اقتصاد می‌زنند تا آثار آن بر مبارزه طبقاتی و آگاهی را بفهمند. روشن است که بورژوازی نمی‌تواند بیش از این امتیاز دهد. روزهای اصلاحات، سوسیال دموکراسی و دولت رفاه تمام شده. سرمایه‌داران خواهان کاهش بودجه‌ها و حملات شده‌اند و برای هر قدمی که کارگران رو به عقب بر می‌دارند، دهنای دیگر طلب می‌کنند. اما اگر فکر می‌کنند کارگران اروپا عقب می‌نشینند و کاری نمی‌کنند، کور خوانده‌اند.

تحولات اقتصادی در اروپا (و در عرصه‌ی جهانی) دستور حاضر و آماده‌ی مبارزه طبقاتی است. اروپا را زمانی سرزمین سوسیال دموکراسی و دولت رفاه می‌دانستند که در آن مبارزه طبقاتی سر میز مذاکره حل می‌شد. اما آن روزها دیگر تمام شده. این قاره در مقابل بدترین بحران خود از دهه‌ی ۱۹۳۰ قرار گرفته و یک سوال مطرح شده است: چه کسی خرج بحران را می‌دهد؟

تا همین‌جا کسری بودجه‌ها، دولت‌های اروپا را وادار کرده برنامه‌های وسیع ریاضت‌کشی اعمال کنند. این به نوبه‌ی خود به رکودهای عمیق در اقتصاد انجامیده. یونان اکنون در پنجمین سال رکود است که به افزایش بیکاری و افزایش ورشکستگی شرکت‌ها انجامیده. در ژوئن ۲۰۰۸، نرخ بیکاری تنها ۲/۷ درصد بود. در ژوئن ۲۰۱۲ بیکاری ۲/۲۴ درصد بود. میزان خردکننده‌ی ۸/۵۳ درصد کسانی که بین ۱۵ تا ۲۴ سال سن داشتند در اوت ۲۰۱۱ بیکار بودند، افزایشی شدید از رقم ۶/۳۵ درصدی سال ۲۰۱۰. از میان ۱۱ میلیون ساکن کشور بیش از ۵۰۰ هزار نفر درآمدی ندارند.

بیکاری از سال ۲۰۰۹ حداقل ۲۵ درصد بالا رفته. هزاران کودک هر روز گرسنه هستند و حداقل ۲۵۰ هزار نفر جلوی کلیساها و خیریه‌های خصوصی صف می‌کشند تا غذایی برای خوردن پیدا کنند.

در اسپانیا هم اوضاع تفاوت چندانی ندارد. این کشوری است که در دوره‌ی شکوفایی اقتصاد اشتغال‌زاترین کشور کل قاره تلقی می‌شد اما اکنون بیکاری در آن به ۲۴ درصد رسیده و میان جوانان از ۵۰ درصد بالاتر رفته است. ۲۲ درصد خانوارهای اسپانیا اکنون در فقر زندگی می‌کنند و بیش از ۶۰۰ هزار نفر هیچگونه درآمدی ندارند. همین روند، البته با ضرباهنگ‌ها و شدت‌های مختلف، در تمام کشورهای قاره تکرار خواهد شد.

کارگران، از سوی دیگر، با ریختن به خیابان‌ها به این اوضاع پاسخ داده‌اند. کارگران یونان بیش از ۲۰ اعتصاب عمومی برگزار کرده‌اند و اوضاع در ژانویه‌ی ۲۰۱۲ به شرایط پیشانقلابی رسید: بیش از ۱ میلیون نفر در کشوری که جمعیتش ۱۱ میلیون نفر است در خیابان‌ها بودند. کارگران یونان هنوز روزهای خونتای فاشیستی را بخاطر دارند و سنت‌های انقلابی‌شان از آن مبارزه هر روز و هر روز احیا می‌شود.

در اسپانیا نیز اوضاع به انفجار مبارزه طبقاتی انجامیده است. جنبش جوانان «۱۵ام» که در سال ۲۰۱۱ در گرفت به روشنی از انقلاب عرب تاثیر گرفته بود. این جنبش صدها هزار نفر از جوانان را با خواست دموکراسی واقعی به جای حکومت بانک‌ها و شرکت‌های انحصاری بسیج کرد. اما در بهار امسال، جنبش طبقه‌ی کارگر که در سلسله‌ای از جنبش‌های نیمه‌قیام‌وار به خیابان آمد در سطحی بالاتر از جنبش جوانان ظاهر شد.

شاخص‌ترین نمونه‌ی این جنبش کارگری مبارزه‌ی معدنچیان آستوریاس بود که به چندین زد و خورد شدید با پلیس انجامید. وقتی معدنچیان راهپیمایی نمادینی را با شرکت چند صد معدنچی به مادرید فرستادند اعتراضی خودجوشی از نیم میلیون نفر به استقبال‌شان رفت. در کنار

معدنچیان، کارمندان دولت، آتش‌نشان‌ها، معلم‌ها، ماموران پلیس و بسیاری گروه‌های دیگر هم درگیر اعتصابات خودجوش و در بسیاری موارد غیرقانونی بودند.

در کل این دوره در اروپا نیز شاهد عروج احزاب چپ در پارلمان بوده‌ایم. نمونه‌ی سیریزا (ائتلاف چپ رادیکال) در یونان گویاتر از همه است. سیریزا پیش از این، علیرغم ریشه‌هایش در جنبش کمونیستی یونان، حزبی به نسبت کوچک بود و حدود ۵ درصد آرا را با خود داشت. کارگران آنرا چپ‌ترین و رادیکال‌ترین حزب و مهم‌تر از همه تنها حزبی که درگیر تصویب بسته‌های ریاضت‌کشی نبود می‌دانستند. همین بود که توانست ظرف چند ماه به ۲۷ درصد آرای انتخاباتی دست پیدا کند تا دومین حزب بزرگ کشور شود. بله، حزبی کمونیستی در کشوری اروپایی تنها یکی دو درصد تا فتح انتخابات فاصله داشت!

همین روند، گرچه در سطحی کوچک‌تر، در فرانسه با عروج فرانسوا ملانشون و «جبهه‌ی چپ» (با حضور حزب کمونیست) تکرار شد. در اسپانیا این‌را در «چپ متحد» (به رهبری حزب کمونیست)، در هلند با «حزب سوسیالیست» (با ریشه‌های مائوئیستی و چپ افراطی) و در دانمارک با «فهرست وحدت» (با ریشه در حزب کمونیست) دیدیم. برنامه‌های این احزاب هنوز رفورمیستی یا در بهترین حالت سانت‌ریستی (به تعبیر مارکسیستی آن، یعنی بین موضع رفورمیستی و انقلابی) است اما از این رو توانسته‌اند لایه‌ی وسیعی را به خود جلب کنند که به نظر رادیکال می‌آیند و از این‌رو که دستان خود را در تصویب برنامه‌های ریاضت‌کشی، پشت سر مردم، آورده نکرده‌اند.

رویه‌مرفته صحنه برای رویدادهای بزرگی در آینده‌ی اروپا چیده شده. سنت‌های یونان و اسپانیا مشخصه‌ی انقلابی و کمونیستی دارند. در زمان تظاهرات بزرگ معدنچیان در مادرید، سرود معدنچیان از انقلاب اسپانیا خوانده شد، سرودی که ده‌ها سال بود طنین آن در پایتخت بلند نشده بود. این واقعیت نشان می‌دهد که کارگران اسپانیا مشغول احیای سنت‌ها و روش‌های انقلابی خود هستند. این نقش آموزشی مهمی برای بقیه‌ی طبقه‌ی کارگر اروپا خواهد داشت که از نزدیک و با دقت نظاره‌گر مبارزات یونان و اسپانیا است.

## انقلاب عرب

بن‌علی اولین دیکتاتور عرب در تاریخ معاصر بود که با قدرت مردمی سرنگون شد و چند هفته بعد نوبت مبارک بود تا دومی باشد. این پیروزی‌ها عصر جدیدی در خاورمیانه و جهان آغاز کرد. کل جهان پای تلوزیون‌های خود دید که چگونه توده‌های عرب سرنوشت خود را به دست خود گرفتند و مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی، در کشوری پس از کشور دیگر، به راه انداختند.

اما پس از فاز اولیه‌ی سرخوشی، واقعیت پیش روی توده‌های مصر و تونس روشن شد: سرنگونی دیکتاتور کافی نبوده است. قدرت اقتصادی و دولتی هنوز در دستان رژیم کهن بود که مانور می‌داد تا موقعیت خود را بازتحکیم کند.

این بود که دوره‌ی جدیدی از مبارزه گشوده شد که در آن تمایزهای طبقاتی واضح‌تر بود. موج اعتصاب پس از موج اعتصاب هم در مصر و هم در تونس در گرفت اما فقدان رهبری صحیح و ضعف چپ در این کشورها باعث شد رژیم‌های جدید سرنگون نشوند گرچه تلاش‌های بسیاری در این راه از سوی توده‌ها انجام شد. عملاً لایه‌هایی از جنبش در این کشورها وارد راه پارلمانی شدند در حالی که لایه‌های دیگر، بخصوص در میان پیش‌شان، گمراه شدند و تا حدودی حتی روحیه‌ی خود را از دست دادند.

امروز روشن است که جنبش موقتاً فرو می‌کشد اما زیر سطح آن، رادیکال‌سازی عمیقی در حال صورت گرفتن است. برای جوانان مثل روز روشن می‌شود که این نظام است که غلط است و نه فقط یک دیکتاتور.

## قدرت ارتجاع

در چنین موقعیتی روشن است که جنبش در ضمن برای پاسخ به تهدیدها و تحریکات ضدانقلاب از قدرت کافی برخوردار نیست. در این چارچوب بود که نیروهای ارتجاعی در مصر دست به کارزاری هیستریک علیه فیلم ضداسلامی ساخت آمریکا زدند. برای ما شکی نیست که این فیلم نژادپرستانه بود و هدف آن تحریک بود اما از سوی دیگر مشخص است هدف آن بنیادگرایان اسلامی که این فیلم را در جهان عرب در بوق و کرنا کردند کنار زدن جنبش انقلابی بود. در اوج انقلاب این‌ها خواب این‌را هم نمی‌دیدند که این‌گونه علیه قطب‌باز مسیحی مصر دست به جنایت بزنند. قطب‌بازان در میدان تحریر دست در دست خواهران و برادران طبقاتی خود، مسلمان یا مسیحی یا یهودی یا بی‌خدا، ایستاده بودند.

اما علیرغم این واقعیت که در سراسر خاورمیانه برای تشویق تظاهرات علیه این فیلم از منابع بسیاری استفاده شد، قابل توجه است که این کارزار چقدر ناموفق بود. در اولین جمعیه‌ی پس از آغاز کارزار و تقریباً یک هفته پس از بسیج‌ها، بنیادگرایان در سراسر خاورمیانه نتوانستند بیش از ۵، ۶ هزار نفر را بیرون بکشاند. تنها زمانی که در کشورهایی همچون پاکستان، لبنان و یمن از بخش‌هایی از دستگاه دولتی استفاده شد، دیدیم که جمعیت‌های بزرگ‌تری به میدان آمدند و با این حال این‌ها نیز هنوز آنقدرها چشمگیر نبودند.

در واقع در بنغازی لیبی، بنیادگرایان را با تظاهرات توده‌ای چندباری از میدان به در کردند. این خبر از توازن واقعی قوا بین توده‌ها و ارتجاع می‌دهد.

انقلاب سوریه از آغاز خود رشتی غریب و مخصوص داشت. در سند حاضر چندان به آن نمی‌پردازیم اما نظری کوتاه لازم است.

انقلاب سوریه به عنوان جنبش انقلابی حقیقی آغاز شد. اما نقطه آغاز آن ضعیف‌تر بود چرا که اسد پایگاه حمایتی قدرتمندی میان علوی‌ها، مسیحی‌ها، سایر اقلیت‌های مذهبی و حداقل حمایتی راکد در میان بخش‌هایی از مردم شهرهای بزرگ همچون دمشق و حلب داشت.

اما جنبش موفق نشد برنامه‌ای برای جذب این لایه‌ها به سوی خود بسازد. در عوض با شکل‌گیری «ارتش آزاد سوریه»، به سوی رویکردی صرفاً نظامی به انقلاب رفت. در واقع «ارتش آزاد» از ابتدا اعلام کرد هیچ دیدگاه سیاسی در این سازمان مجاز نیست. «شورای ملی سوریه»، که به صورت نوعی دولت بدیل تشکیل شده بود، کار را به جایی رساند که تقاضای دخالت خارجی کرد. تمام این واقعیت‌ها به جلب بیشتر کارگران و توده‌های سوریه که نینجامید هیچ، بیشتر آن‌ها را از رهبری زده کرد و تا حدودی تایید تهمت‌های اسد بود که می‌گفت انقلاب، دخالت خارجی‌ها است.

در عین حال اما سلسله‌ای از کشورها همچون عربستان سعودی، ترکیه، قطر و آمریکا دست به دخالت در اوضاع زدند. با میلیون‌ها دلار پول نقد، تسلیحات و کمک نظامی و همچنین اعزام نیرو. به تدریج، در طول یک سال و نیم، این عناصر توانستند جنبش انقلابی را کنار بزنند و انقلاب سوریه به جنگی داخلی بین دو نیروی ارتجاعی بدل شد.

امروز علامت سوال بالای آینده‌ی سوریه به مثابه‌ی کل قرار گرفته. کشور به میان جنگ داخلی پراشویی سقوط می‌کند که می‌تواند سال‌های بسیار به طول بیانجامد. البته که مبارزه طبقاتی در سوریه تمام نشده اما حالا حالاها طول می‌کشد تا توده‌های سوریه پس از این شکست احیا شوند و به خود جهت دهند.

### مشخصه‌ی دوره

انقلاب هرگز نمایشی تک‌پرده‌ای نیست. بالا و پایین دارد، دوره‌های پیشروی ظاهراً بی‌وقفه به جلو دارد و دوره‌های ارتجاع. توده‌های عرب، بخصوص در مصر و تونس، بارها فرصت فتح قدرت را داشتند اما این کار را نکردند. کنترل دولت و اقتصاد همچنان در دستان بورژوازی مانده است. اگر سازمانی مارکسیستی با چند هزار عضو موجود بود کل اوضاع می‌توانست عوض شود. اما کارگران اکنون باید ماهیت واقعی سرمایه‌داری «دموکراتیک» را با پوست و گوشت خود تحمل کنند.

دولت‌های بورژوازی در این کشورها بسیار ضعیف هستند. آن‌ها نمی‌توانند نیازهای توده‌ها را برآورده کنند. آن‌ها مجبور می‌شوند به دیکته‌های بازار جهانی عمل کنند و به حمله‌ای پس از حمله‌ی دیگر به استانداردهای زندگی انجام دهند و بدین‌سان نخواهند توانست پایگاه حمایتی باتباتی پیدا کنند.

دوره‌ای طولانی از تلاطم انقلابی و ضدانقلابی را از سر می‌گذرانیم تا یکی از این دو به پیروزی قاطع برسد. یک دولت ضعیف جای دولت ضعیف دیگر می‌نشیند. یکی چپ است و یکی راست است. اما این دولت‌های بورژوازی هرچقدر «چپ» باشند اگر حاضر به گسست از سرمایه‌داری نباشد مجبور می‌شوند حملاتی که سرمایه دیکته می‌کند مدیریت کنند. بحران حاضر بحران ارگانیک سرمایه‌داری است و بدون گسستن از خود نظام حل‌شدنی نیست.

### اوضاع ایران

ایران برخلاف تقریباً تمام سایر کشورهای خاورمیانه کشوری صنعتی است که طبقه‌ی کارگری گسترده و از نظر تاریخی جوان دارد که در انقلاب ۵۷ نیز نقش اساسی را بازی کردند. این طبقه اکنون با شرایط اقتصادی پیش‌آمده، مخصوصاً توسط تحریم‌ها، با بیکاری و کاهش استانداردهای زندگی مواجه شده است.

مثل بقیه‌ی جهان، عامل تعیین‌کننده در ایران امروز، اقتصاد است. ماهیت شدید و حاد بحران اقتصادی باعث شده طبقه‌ی حاکمه جای مانور چندانی نداشته باشد. خامنه‌ای اخیراً گفته بود دولت باید نرخ تورم را پایین بیاورد - انگار بحران اقتصادی مساله‌ای سیاسی است که اراده‌ی این یا آن فرد یا این یا آن خط سیاسی آن‌را تعیین می‌کند.

بنا به «واحد اطلاعات اکونومیست»، تولید ناخالص داخلی ایران قرار است امسال حدود ۲ درصد رشد داشته باشد. اما این رقم به ما چیزی در مورد اقتصاد واقعی نمی‌گوید. تحریم‌هایی که آمریکا، کانادا و اتحادیه‌ی اروپا بر ایران تحریم کرده‌اند فشارهای عظیمی بر اقتصاد ضعیف کشور گذاشته و تمام تناقضات آن‌را پیش کشیده. تولید به سرعت از هم می‌پاشد، صنعت نفت مشکلات عظیم دارد و ریال در حال سقوط آزاد است.

صورت‌حساب را البته حاکمین پرداخت نمی‌کنند که در طبق گذشته و برای مردم می‌آورند. اما توده‌های ایران این حملات را به این راحتی‌ها نمی‌پذیرند. تا همین الان چندین طغیان کوچک دیده‌ایم که نشان می‌دهد به سرعت به نقطه عطف نزدیک می‌شویم. اوضاع به سرعت به سمت انفجاری تمام و کمال می‌رود.

صنعت نفت کلید اقتصاد است. این صنعت به ظاهر تنها شامل ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی می‌شود (۱۰ درصد کشاورزی، ۲۵ درصد صنعت و ۴۵ درصد خدمات) اما روشن است که هیچ یک از بخش‌های دیگر اگر از طریق سودهای نفت یارانه نگیرند نمی‌توانند خودکفا باشند.

در طول سال گذشته تحریم‌هایی که هدفشان این شاه‌رگ اقتصاد ایران بود ضرباتی کاری و عمیق وارد آوردند. باور می‌رود که تولید حدود ۷۵ درصد سال گذشته است و صادرات نصف شده. تا الان قیمت‌های نسبتاً بالای نفت بوده که ضربه‌ها را نرم کرده. اما با کند شدن اقتصاد چین، سطوح تولیدی بالای نفت عربستان سعودی و حرکت نزولی عمومی اقتصاد جهانی، قیمت‌های نفت هم زیر فشار می‌روند.

به غیر از ضربات سخت کنونی به قیمت‌های نفت شاهد تجزیه‌ی عمومی زیرساخت‌های صنعت نفت هستیم، روندی که سال‌های سال است صورت می‌گیرد اما اخیراً شتاب یافته است. اولاً بخاطر تولید پایینی که به لوله‌ها و چاه‌های نفتی آسیب می‌رساند و دوماً به این خاطر که تحریم‌ها موانع عمده‌ای بر سر راه خرید بخش‌های یدکی، استخدام کارشناسان و غیره ایجاد می‌کنند.

تا همین الان، حفظ زیرساخت‌ها سال‌ها است که مورد بی‌توجهی قرار گرفته. این مشکلی عمده است. در سال ۲۰۱۰، مسعود میرکامپی، وزیر نفت، هشدار داد که بخش هیدروکربن به ۱۵۰ میلیارد تا ۲۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری ظرف ۵ تا ۶ سال نیاز دارد تنها برای حفظ سطح تولید. نیازی به گفتن نیست که چنین اتفاقی نیافتاده. حتی پیش از آغاز تحریم‌ها علیه کشور، صنعت نفت از فقدان سرمایه‌گذاری رنج می‌برد. امروز این روند سرعت می‌یابد. در اینجا در ضمن باید به یاد داشته باشیم که تعمیر چاه‌ها و لوله‌های نفت در صورتی که نفت تولید مداوم داشته باشد بسیار ارزان‌تر از زمانی است که مجبور به آغاز از نو تولید باشیم.

پس از آغاز تحریم‌ها علیه ایران، رژیم امیدوار بود چین وارد صحنه شود و بخش‌هایی از صنعت نفت ایران را در اختیار بگیرد. و در واقع در طول چند سال گذشته شرکت‌های نفتی چین چند قرارداد هم نوشته‌اند. اما چینی‌ها خوب بلندند تند تند قرارداد امضا کنند اما به آغاز تولید که می‌رسد خیلی عجله ندارند. مثلاً در «پارس جنوبی»، یک شرکت نفتی چینی از پروژه بیرون کشیده. خوش‌بینانه‌ترین چشم‌انداز رژیم در آینده‌ی نزدیک استخراج روزی ۳۵ هزار بشکه از این زمین است. در حالی که پتانسیل آن به ۳۵۰ هزار بشکه در روز می‌رسد.

صنعت نفت در بحران فرو رفته و این بحران پای دولت را هم وسط کشیده، یعنی پای دومین عامل مهم اقتصاد. بودجه‌ی دولت بر پایه‌ی نفت ۸۵ دلاری تنظیم شده اما به گفته‌ی «صندوق جهانی پول»، برای رفع کسری بودجه، متوسط قیمت نفت در بازارهای جهانی باید به ۱۱۷ دلار برسد («بloomberg» این رقم را ۱۲۷ دلار می‌داند). قیمت‌های نفت در سال ۲۰۱۲ تا بحال به طور متوسط ۹۹ دلار بوده‌اند. در ماه ژوئن، قیمت‌های نفت حتی پایین‌تر رفت و به ۹۲ دلار رسید. گرچه قیمت در حال حاضر ۱۰۸ دلار است، روشن است که جهت نزولی دارد.

### ریال و تولید

صنعت نفت به وضوح برنامه‌ی بقیه‌ی اقتصاد را تعیین می‌کند. قیمت‌های تاریخی بالای نفت در دهه‌ی گذشته و افزایش تمرکز بر صادرات، صنایع ایران را زیر سوال برده. تا وقتی که قیمت‌های نفت رو به افزایش بود، دولت از سودهای نفتی استفاده می‌کرد تا جیب اطرافیان را پر کند. سال‌های سال قیمت ریال را به طور مصنوعی بالا نگه داشتند تا از بخش واردات، که دست سپاه پاسداران بود، حمایت کنند. اما هر چه صنعت و تولید، یعنی اقتصاد واقعی، بیشتر تجزیه شد، هزینه‌ی حفظ ارزش ریال هم بالاتر رفت. تا وقتی که اقتصاد جهانی رو به بالا بود و قیمت‌های نفت هم مدام بالا می‌رفتند، می‌شد به این اوضاع ادامه داد. اما همین‌که قیمت ثابت شد یا کاهش یافت، مشکلات روی هم تلنبار می‌شد و همچون زلزله‌های بقیه‌ی اقتصاد را می‌لرزاند. اقتصاد مریض ایران امروز در حال تجزیه شدن است.

این تحول، که در سند «چشم‌اندازهای» قبلی خود نیز به آن اشاره کردیم پس از آغاز تحریم‌های جدید در سال گذشته به شدت افزایش یافته است. مجموعه‌های صنعتی در سراسر کشور بی‌کار شده‌اند یا به این خاطر که نمی‌توانند مواد لازم برای تولید را وارد کنند و یا به این خاطر که نقدینگی کافی ندارند. معاون وزیر صنایع می‌گوید ۷۵ درصد واحدهای صنعتی مشکل نقدینگی دارند.

تولید خودرو در دوره‌ی آوریل تا ژوئن امسال با سی و هفت درصد زوال روبرو شد. صنعت خودروسازی از صنایع استراتژیک است و از معدود موفقیت‌های صادراتی کشور به حساب می‌آید که ارتباط مستقیمی با نفت ندارد. این صنعت در ضمن دست خودی‌های رژیم است و اگر بخاطر تحریم‌ها و کاهش شدید تقاضای داخلی در پیامد آن نبود جلوی سقوطش را گرفته بودند.

نیازی به گفتن نیست که صنعت قطعات یدکی که کارخانه‌های اصلی خودروسازی سال‌ها پیش فروختند حتی بدتر ضربه خورده. در طول یک سال و نیم گذشته ۶۹ کارخانه‌ی تولیدی مجبور به تعطیل شده‌اند و بیش از ۱۰۰ هزار شغل از میان رفته. صدها مورد از این شرکت‌ها در منطقه‌ی خطر قرار دارند.

محمدرضا نجامی‌منش، از مسئولین انجمن تولیدکنندگان قطعات یدکی، راجع دلایل بلافاصله پشت مشکلات صنعت حرف جالبی برای زدن داشت. او افزایش نرخ‌های ارز، قیمت‌های مواد خام و یارانه‌های پرداخت‌نشده به تولیدکنندگان را «تحریمی» داخلی و از دلایل اصلی که منجر به افزایش قیمت خودروها شده دانست. او اشاره کرد تنها پنج درصد از مشکلات تولید قطعات یدکی به علت تحریم‌های خارجی است و نود درصدش بخاطر «تحریم‌های داخلی» است. نجامی‌منش در ضمن گفت تولید قطعات یدکی بخاطر «کاهش نقدینگی» در اثر عدم رسیدن وام‌های دولتی و بانکی است.

رئیس «خانه صنعتکاران ایران» می‌گوید ۳۰ درصد واحدهای تولیدی در مجموعه‌های صنعتی کشور تعطیل شده‌اند و ظرفیت تولیدی با سقوط ۴۰ درصدی مواجه بوده است.

در چنین شرایطی در ضمن روشن است که ریال نمی‌تواند در آن سطوح بالایی که بیست سال است در آن بوده بماند. پول تنها می‌تواند نماینده‌ی اقتصاد واقعی باشد. در ایران سطح تمام تولید در سال‌های گذشته (و بخصوص امسال) پایین آمده در حالی که عرضه‌ی پول بالا رفته.

به گفته‌ی بانک مرکزی، نقدینگی بانکی (عرضه‌ی پولی) در ربع اول سال جاری افزایشی ۴/۲۴ درصدی داشت که بسیار بالاتر از رشد تولید ناخالص داخلی است. روشن است که رژیم، مثل همتهای خود در آمریکا و بریتانیا، از شیوه‌ی کوتختنظرانه‌ی چاپ پول استفاده کرده بود تا مشکلات را از سر واکند. این کار تا مدتی جواب داد چون تجارت جهانی در رونق و قیمت‌های نفت بالا بود. اما شتر واقعیت دیر یا زود دم‌خانه‌ی اقتصاد ایران نشست.

هر چه باشد ریال سال‌های سال با دخالت دولتی بالا نگاه داشته شده در حالی که پایگاه اقتصادی آن در حال تجزیه‌ی بوده. فروپاشی آن دیر یا زود داشت اما سوخت و سوز نداشت. تحریم‌های حاضر در مقابل بانک مرکزی و سایر بخش‌های استراتژیک این روند را به شدت تسریع بخشیده است.

ریال هر روز ارزش خود را بیشتر از دست می‌دهد. همین چند روز پیش به رقم تاریخی پایین دلاری ۲۰۰۰ تومان رسیده بود اما این خطوط را که می‌نویسیم به ۳۶۰۰ تومان رسیده است. و این به نظر پایانی نیز ندارد. نرخ رسمی تورم در ماه مرداد ۵/۲۳ درصد بود. اما این ارقام به روشنی دور از واقعیتند.

رژیم برای نرم کردن ضربه‌ی سقوط چندین نرخ مبادله معرفی کرده است اما در شرایط کنونی که تنها قادر به ارضای ۱۰ تا ۲۰ درصد نیاز بازار است روشن است که این تنها به آشوب و احتکار بیشتر می‌انجامد.

ارقامی که خود بانک مرکزی در بهار ۱۳۹۱ منتشر کرده نشان می‌دهد که در هفته‌ی پیش از ۸ اردیبهشت قیمت ۴۰ کالای ساده نسبت به همین هفته در سال گذشته، ۳۹ درصد افزایش داشت. قیمت محصولات لبنی در این دوره ۵۱ درصد افزایش داشت و در طول تنها یک ماه، ۹/۶ درصد.

باید توجه کرد که این‌ها کالاهای مصرفی هستند و نه اقلام بزرگ وارداتی.

## اقتصاد توده‌ها

حتی بوروکرات‌های بالای جمهوری اسلامی و سرمایه‌داران هم فشار تحریم‌ها را حس می‌کنند اما بار اصلی آن به دوش طبقات متوسط و کارگران افتاده است. بسیاری از سرمایه‌داران بزرگ می‌توانند منتظر بمانند و با طوفان سر کنند که شاید پس‌فردا سهم بزرگتری از بازار را داشته باشند. خیلی از آن‌ها با خرید ارزان دلار از طریق دولت و فروش گران‌تر آن در بازار آزاد سودآوری می‌کنند.

از سوی دیگر اما طبقات متوسط نابود می‌شوند و شاهد سقوط استانداردهای زندگی خود هستند. طبقه‌ی کارگر بقیه‌سفید با تحصیلات بالا که قبلاً زندگی قابل تحملی داشت شاهد ناپدید شدن همه چیز است. تورم و سقوط ریال، دستمزدها و دارایی‌هایشان را کم‌ارزش می‌کند. اگر بخت‌شان اینقدر بلند باشد که هنوز شغلی داشته باشند حقوق‌شان را یا دیر می‌دهند و یا اصلاً نمی‌دهند.

وضع بیشتر دکان‌ها و شرکت‌های کوچک هم بهتر از این نیست. قطعات و مواد برای تولید یا فروش یا در دسترس نیستند و یا قیمت‌هایشان بخاطر تحریم‌ها دو برابر شده است. آن‌ها بر خلاف شرکت‌های بزرگ به دلارهای ارزان دولتی برای واردات نیز دسترسی ندارند. اگر هیچ کدام از این مشکلات هم وجود نداشت، بازرگانی با تورم به کلی فلج شده. تا زمان امضای قرارداد، ارزش پول نسبت به قیمتی که در ابتدا بر سر آن توافق شد به کلی عوض می‌شود.

بخش بزرگی از مجموعه‌های صنعتی فوق‌الذکر شامل شرکت‌های کوچکی می‌شود که درون دولت قدرتی ندارند. خیلی از این‌ها اکنون به کلی ورشکست شده‌اند. نه لزوماً به این خاطر که کار ندارند که به این خاطر که شرکت‌های بزرگ نزدیک به دولت بدهی‌شان به این شرکت‌های کوچک را پرداخت نمی‌کنند. این لایه‌ها اکنون به میان طبقه‌ی کارگر و اقتصاد عظیم غیررسمی پرتاب می‌شوند.

وضع طبقه‌ی کارگر هم بهتر از این نیست. نرخ رسمی بیکاری ۹/۱۲ درصد است اما واقعیت بسیار بدتر از این حرف‌ها است. آمار بیکاری، میلیون‌ها نفر را اصلاً حساب نمی‌کند به این دلیل ساده که اصلاً دنبال کار نیستند. در عین حال سربازها و زنان خانه‌دار هم به عنوان بیکار حساب نمی‌شوند و از آن طرف کسانی که فقط دو ساعت کار می‌کنند شاغل محسوب می‌شوند. از زمان آغاز تحریم‌ها هزاران نفر هر روز شغل خود را از دست داده‌اند. در هفته‌ی پس از اول ماه امسال رسانه‌های رسمی دولتی گزارش دادند که تنها بیش از ۳۰۰۰ نفر از واحدهای تولیدی اخراج شده‌اند. و این تنها نوک کوه یخ است.

و در حالی که تورم به روشنی بسیار بالاتر از ۵۰ درصد است، حداقل دستمزد امسال فقط ۱۳ درصد افزایش یافته. با این همه دستمزد بیشتر کارگران از همین حداقل هم کمتر است. کارگران چیزی بین ماهی ۳۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرند که برای زندگی شایسته‌ی خود کارگر هم کافی نیست تا چه برسد به کل خانواده‌اش. در تهران، فقط اجاره خانه‌ها در طول چند ماه گذشته ۲۶ درصد افزایش داشته.

طبق گزارشی به قلم منصور کیانی، خلیل عطار و ژیلایبیبی که در اواخر سال ۱۳۸۹ منتشر شد، حداقل ۳/۲۳ میلیون نفر از شهرنشینان زیر خط فقر هستند و نمی‌توانند با درآمدهای کنونی امرار معاش کنند. جمعیت روستایی ایران بخشی از این گزارش نبود.

به یافته‌ی محققین، متوسط خط فقر برای خانوارهای شهری (با متوسط ۷/۳ عضو) ۶۳۵ هزار تومان در ماه است (تنها با حساب مصرف کالاهای عادی). استان تهران با ماهی ۸۱۳ هزار تومان بالاترین خطر فقر را دارد در حالی که استان قم با ماهی ۵۲۳ هزار تومان پایین‌ترین را دارد. با این حساب، ۵۵ درصد شهرنشینان کشور زیر خط فقر هستند.

شرایط کار کارگران هم به همان سویی می‌رود که شرایط دستمزدهایشان. افزایش کار غیردائمی به سطوح تقریباً مطلق رسیده است. حتی صنعت نفت که بخاطر اهمیت استراتژیکش برای رژیم به شدت از آن مراقبت می‌شد امروز بین ۶۰ تا ۹۰ درصد کارگران موقتی دارد. ۵۵ درصد تمام کارگران با قراردادهای سفید سرکار می‌روند که هیچ حق و حقوقی برایشان قائل نیست.

## بحران رژیم - بحران نظام

اگر سطوح تورم را که باعث سقوط استانداردهای زندگی شده هم حساب کنیم، معلوم است چرا زندگی کارگران غیرممکن شده است. عروج مبارزه طبقاتی، دیر یا زود، طبیعی است. رژیم به کلی از خطرهای موجود در چنین موقعیتی آگاه است اما راحل واقعی برای اوضاع ندارند. در عوض در خصومت درونی مرگباری گیر آمده که هر روز مشروعیت خودش را زیر سوال می‌برد.

در حالی که اصلاح‌طلبان فعلاً قلع و قمع شده‌اند، دو دار و دسته‌ی حکومتی دیگر درگیر نبرد سرسختانه‌ای هستند که هر روز بالاتر می‌گیرد. در حال حاضر احمدی‌نژاد بسیار ضعیف به نظر می‌رسد. ضعف او در زمان انتخابات مجلس روشن شد. پس از انتخابات طرح او برای فاز دوم قطع یارانه‌ها به روشنی با اقدام مجلس متوقف شد.

او به علت ضعف خود دنبال حمایت در جاهای دیگر می‌گردد. امسال در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل به روشنی گفت حاضر است با غرب بر سر برنامه‌ی هسته‌ای مذاکره کند. معلوم بود که دارد خدماتش را به آمریکایی‌ها ارائه می‌کند تا از او حمایت کنند. اما جناح خامنه‌ای به سرعت در آمد که رئیس‌جمهور اصلاً حق اظهار نظر بر سر چنین مواردی را ندارد.

نمونه‌های بی‌شماری از نزاع‌های عمومی دو جناح دیده‌ایم. بازگو کردن آن‌ها در این‌جا چیزی به تحلیل ما اضافه نمی‌کند. همین‌قدر بگوییم که احمدی‌نژاد بسیار ضعیف به نظر می‌آید و احتمالاً پس از انتخابات بعدی از صحنه کنار می‌رود. اما این مشکلی را برای رژیم حل نمی‌کند. خامنه‌ای شاید فکر کند پیروز شده اما در واقع تنها موقعیتی را آماده می‌کند که در آن تمام تقصیر بدبختی مردم به دوش خودش می‌افتد. چنین سناریویی به نوبه‌ی خود تنها مقدمه‌ی تعمیق بحران رژیم است.

دلایل پشت بحران در رژیم بسیار عمیق‌تر هستند و با حذف هیچ یک از جناح‌های موجود در قدرت حل نمی‌شوند. در حال حاضر، اقتصاد بزرگترین نقش را به عهده دارد.

خامنه‌ای تقصیر بحران اقتصادی را بر گردن احمدی‌نژاد و سیاست‌های فاجعه‌بار او می‌اندازد. سبزه‌ها خامنه‌ای، احمدی‌نژاد و تحریم‌ها را مقصر می‌دانند (که مدعی هستند با عدم پذیرش دیکته‌های آمریکا توسط خامنه‌ای و احمدی‌نژاد صورت گرفته). احمدی‌نژاد اصلاً منکر نفس وجود بحران است.

این حقیقت دارد که اقتصاد ایران به شیوه‌ی آماتوری اداره می‌شود (واقعیتی که همیشه مشخصه‌ی آن بوده است) و احمدی‌نژاد پوپولیستی کوتاه‌بین است. در ضمن حقیقت دارد که برای دو جناحی که بر سر قدرت گلاویز شده‌اند مهم نیست که بر سر کل اقتصاد چه بیاید. فساد عظیم (که این هم از مشخصه‌های ایران بوده است) و تحریم‌های تحمیلی بر ایران نیز نقش بزرگی در تشدید بحران بازی می‌کنند. اما در تحلیل نهایی، این عوامل ثانوی هستند. کسانی که فکر می‌کنند تغییر در آدم‌های بالایی یا تغییر سیاست رژیم اوضاع را از نظر کیفی عوض می‌کند از بنیان اشتباه می‌کنند.

بحران حاضر در اقتصاد (و جامعه‌ی) ایران چیزی نیست مگر بحران ارگانیک سرمایه‌داری ایران و جهان. امروز، بیش از این‌که سیاستمداران به اقتصاد افسار زده باشند این اقتصاد است که آن‌ها را به گروگان گرفته. در تحلیل نهایی، ضعف سرمایه‌داری ایران دقیقاً بازارهای پره‌رج و مرجی است که هیچ کس نمی‌تواند بهشان افسار بزند. تا زمانی که مرزهای نظام را پذیرایی مجبوری برده و نه مدیر آن باشی - این واقعیت در دوره‌های بحران، مثل امروز، صد بار بیشتر صدق می‌کند.

عدم وحدت رژیم بزرگترین اثبات این واقعیت است. تمام جناح‌های درون جمهوری اسلامی هر اختلافی داشته باشند بر سر یک حرف متفق‌القولند: عدم وحدت درون رژیم می‌تواند کل رژیم را نابود کند. با این همه جناح‌های مختلف هر چه می‌کنند توان وحدت ندارند. تمام قدم‌ها به سوی روابط بهتر با تخصصات بزرگتر قطع می‌شود.

بحران رژیم، پیش از هر چیز دیگر، با بحران اقتصادی و اجتماعی که کشور از سر می‌گذراند تعیین می‌شود. پس از جنبش ۲۰۰۹، رژیم وارد بحران مشروعیت شد که خود را در شکاف برداشتن علنی هیئت حاکمه نمایان کرد.

بحران اقتصادی و زوال بازار داخلی نیز به آشتی‌ناپذیری دو اردو افزوده. از یک سو، بحران مشروعیت تعمیق شده و از سوی دیگر، مشخصه‌ی

مستقیماً اقتصادی مبارزه بین دو اردو تقویت شده است. دسترسی به بودجه‌ی دولتی، نفت، مواد معدنی و امتیازهای وارداتی و ... همه عوامل عمیقاً تعیین‌کننده‌ای برای شرکت‌های بزرگ در ایران هستند.

## جنگ و تحریم

برنامه هسته‌ای نیز نقش مهمی در بحران داخلی رژیم بازی می‌کند. روشن است که اسرائیل حاضر نیست قدرت هسته‌ای دیگری در منطقه بپذیرد. دولت اسرائیل خاورمیانه را حیات خلوت خودش می‌داند که در آن می‌تواند هر کاری خواست انجام دهد. اسرائیلی‌ها هر کاری بتوانند می‌کنند تا موضع ایران را محدود کنند. از طرف دیگر، خامنه‌ای با این‌که حتماً قصد دارد با اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها به توافق برسد قادر به رسیدن به چنین توافقی نیست. در واقع، این تخاصم آخرین قایق نجات او شده است. رژیم با شعله‌ور کردن آتش احساسات ناسیونالیستی، حواس زحمتکشان و کارگران را از دشواری‌های زندگی هرروزه در ایران پرت می‌کند.

جمهوری اسلامی به این معنا در زبان جنگ‌طلبانه منفعت دارد اما ناتانیاهو لزوماً منتظر چراغ سبز آمریکا هم نیست. آن‌ها با شفافیت گفته‌اند که شاید علیرغم منافع آمریکا دست به حمله‌ی هوایی به مواضع استراتژیک در ایران بزنند. در چنین موقعیتی در ضمن روشن است که آمریکا وارد قانله می‌شود تا خطوط حمل و نقل نفت از طریق تنگه‌ی هرمز را تضمین کند.

تحریم‌های بسیار سفت و سختی که در طول سال گذشته تحمیل شده‌اند قرار بود راهی باشند برای ممانعت با اسرائیل بدون رفتن به جنگ. اما اسرائیلی‌ها راضی نیستند و هنوز بیشتر طلب می‌کنند.

چشم‌انداز حمله از زاویه‌ی اسرائیل اما بسیار محدود است. اول از همه قادر به نابودی تمام تجهیزات هسته‌ای ایران نخواهند بود چرا که بیشتر آن‌ها کیلومترها زیر زمین قرار گرفته‌اند. هر لطمه‌ای هم که وارد آورند ایران ظرف چند سال جبران می‌کند. دوم، حمله آتش خشم در خاورمیانه را شعله‌ورتر می‌کند چرا که توده‌ها به درستی آنرا قلدری دیگری از طرف اسرائیل علیه کشوری مسلمان می‌بینند. توده‌های عرب به خیابان می‌ریزند و هنوز احتمال بسیاری دارد که انقلاب عرب بتواند از این روند جانی تازه به خود بگیرد.

برای ایران، نتیجه‌ی اولیه‌ی حمله تقویت رژیم خواهد بود. لنین می‌گفت تمام جنگ‌ها با موج میهن‌پرستی آغاز می‌شوند و با موجی از انقلاب خاتمه می‌یابند. اگر اسرائیل به ایران حمله کند توده‌ها در آغاز پشت رژیم جمع می‌شوند تا از خود دفاع کنند. میهن‌پرستی و ناسیونالیسم تقویت می‌شوند چرا که عقب‌مانده‌ترین لایه‌ها در ارتش بسیج و سازماندهی می‌شوند. لایه‌های انقلابی عقب رانده می‌شوند و از توده‌ی مردم فاصله می‌گیرند.

اما این اوضاع به سرعت تغییر خواهد کرد. در زمان جنگ یا موقعیت جنگی که میلیون‌ها نفر از مردم جان خود را به خطر می‌اندازند و دشواری‌هایی بی‌اندازه تحمل می‌کنند تا از کشور دفاع کنند، فساد و گندیدگی رژیم مردم را بیشتر تحریک می‌کند. در حالی که مردم باید با سختی‌های جنگ، و همچنین بحران اقتصادی سر کنند، ثروتمندان، ثروتمندتر می‌شوند و به غنایم وقیح بیش از پیش می‌رسند. همه‌ی این‌ها جلوی چشم توده‌ها صورت می‌گیرد. بی‌توجهی رژیم به جان و زندگی مردم، منبع عظیم خشم انقلابی خواهد بود.

## تحولات انقلابی - لایه‌های جدید به صحنه می‌آیند

عموماً روشن است که انفجارهای انقلابی در دل اوضاع کنونی خوابیده است. جنبش سبز جوانه‌ی آغازین دوره‌ی نوین در تاریخ ایران بود. این جنبش اولین تلاش گنج‌سرنانه‌ی توده‌ها برای این بود که سرنوشت‌شان را به دست خود بگیرند. اما بخاطر فقدان رهبری و برنامه‌ی صحیح بود که موفق به تماس با وسیع‌ترین لایه‌های جامعه، بخصوص طبقه‌ی کارگر، نشدند. جنبش علیرغم فداکاری‌های بسیار جوانان حاضر هرگز نتوانست در محتوای طبقاتی فراتر از محتوای خرده‌بورژوازی برود (به غیر از روزهای ۲۵ خرداد و عاشورا) و بدین‌سان محتوم به شکست بود. امروز سازمان‌های اصلاح‌طلبی که زمانی پر از هزاران نفر از جوانان بودند به سایه‌ای از قدرت چند سال پیش خود بدل شده‌اند.

این در ضمن به تضعیف روحیه‌ی جوانان پیرو جنبش انجامیده است. جنبش آن‌ها پس از فداکاری‌ها و شهید دادن‌های بسیار بدون دستیابی به هیچ یک از اهدافش در هم کوبیده شد. و با این‌که شعارشان «تحول تدریجی و طولانی به سوی دموکراسی» بود، تلاش‌هایشان بی‌ثمر مانده است. بر عکس، شاهد عقب‌گرد اوضاع نیز بوده‌اند. این باعث تضعیف روحیه و بدبینی میان بخش‌های عظیمی از جوانان شده است. اما این قدمی ضروری در روند اوضاع است. ناپلئون می‌گفت «ارتش‌های شکست‌خورده خوب درس می‌گیرند.» این واقعیت امروز در ایران به روشنی قابل مشاهده است: شکست جنبش به رادیکال‌سازی میان جوانانی انجامیده که دنبال روش‌ها و افکار رادیکال جدید برای مبارزه هستند.

جنبش سبز، فعلاً، مشخصه‌ی توده‌ای خود را از دست داده است. اما رژیم تصمیم گرفته رهبران آنرا حبس خانگی کند و تحت فشار بگذارد. می‌خواهند جنبش را آنقدری زنده نگاه دارند که خط دفاع آخر رژیم باشد، اپوزیسیونی اهل مدارا و وفاداری - مثل کاری که رژیم مبارک با «اخوان مسلمین» می‌کرد تا انقلاب را به مجاری «امن» بکشاند.

اما اصلاح‌طلبان در موج بعدی اعتراضات هر چقدر اتوریته که داشته باشند، مشخصه‌ی جنبش کاملاً متفاوت خواهد بود. وضعیت اقتصادی همه چیز را عوض کرده. جنبش سبز بیشتر خواسته‌های دموکراتیک-سیاسی داشت اما جنبش بعدی مشخصه‌ی بسیار اجتماعی‌تر خواهد داشت. فقر، گرسنگی و استیصال در صدر زندگی توده‌های امروز قرار دارد - لایه‌هایی که قبلاً در چنین شرایطی، حداقل به این شدت، نبوده‌اند.



طبقات متوسط نابود شده‌اند. شرکت‌های کوچک و رشکسته هستند و کسب و کارها از هم پاشیده‌اند. در اوضاع اقتصادی حاضر هیچ کس نمی‌تواند کسب و کارش را بگذراند. نتیجه طبقه متوسطی است که رادیکال شده. نتیجه را فی‌الحال در اعتراض توده‌ای که در روز ۱۲ مهر حول بازار تهران در گرفت دیده‌ایم: هزاران نفر، که خیلی‌هایشان جزو بازاری‌ها بودند، به خیابان ریختند و به چندین ساختمان دولتی و یک بانک حمله کردند. نکته‌ی مهم در این‌جا بود که جنبش را بازیگران رده‌پایین بازار و نه هیئت کوچک در بالا پیش می‌بردند.

بازار اگر دور از رهبری طبقه‌ی کارگر و تنها بماند ناگزیر تحت نفوذ شرکت‌های بزرگ در می‌آید، مثل انقلاب ۵۷. اما نباید نقش مهم بازار، بخصوص لایه‌های پایینی، در تمام جنبش‌های انقلابی در تاریخ ایران را فراموش کنیم. بازار در مراحل اولیه‌ی انقلاب ۵۷ نقشی حیاتی در گسترش جنبش داشت گرچه بعدها به علت اشتباهات رهبران چپ به دست ارتجاع افتاد.

طبقه‌ی متوسط به طور کلی در حال حاضر لزوماً وضع بهتری از کارگران ندارد. تمام این طبقات تحت فشارهای عظیمی قرار گرفته‌اند و منافعشان روز به روز بیشتر متفق می‌شود.

چند ماه پیش رئیس پلیس تهران گفته بود نباید تصویر مرغ را در تلویزیون نشان دهند که مگر کسی این شکاف طبقاتی را ببیند و بخواهد چاقو بردارد و حق و حقوقش را از ثروتمندان بگیرد. هیئت حاکمه کاملاً به خطرهای اوضاع آگاه است. بیایید فراموش نکنیم که یکی شعارهای اصلی که به بسیج مناطق فقیر قاهره، در روز اول انقلاب مصر، انجامید این بود که «ما عدس می‌خوریم و آن‌ها، مرغ.»

سقوط صدها هزار نفر به فقر شدید انفجاری اجتماعی را تدارک می‌بیند. رژیم فعلاً با تمام نیرو می‌کوشد جلوی جریان را بگیرد. با اعطای یارانه‌های سنگین به اقلامی همچون برنج و آرد شاید بتواند کمی وقت بخرد اما دیر یا زود چنین چیزی کافی نخواهد بود. مردم می‌بینند که حاکمان مقادیر خیرمکنده‌ی ثروت را از طریق فساد عظیم و پارتی‌بازی جمع می‌کنند در حالی که فقرا باید سر تعظیم فرود آورند و از نان شب‌شان بزنند. شرکت اتومبیل‌سازی «پورش» دو سال پیش مغازه‌ای در تهران افتتاح کرد و طولی نکشید که تمام ماشین‌هایش را فروخت. هم‌زمان با این‌که میلیون‌ها نفر به صفوف فقر و فقر شدید می‌پیوندند.

طعم روزهای پیش رو را در روز ۲ مرداد امسال در نیشابور چشیدیم. همچون رعد و برقی در آسمان صاف و آبی، هزاران نفر از مردم عادی به خیابان‌ها ریختند تا به قیمت مرغ که در سال گذشته افزایش چشمگیر یافته است اعتراض کنند. گرچه این اعتراض طولی نیاچامید اما نشان داد که در آینده می‌توانیم چه انتظاراتی داشته باشیم.

به نظر می‌رسد جوانان خیلی آرام شده باشند اما لایه‌های جدید دست به عمل می‌زنند - یعنی، فقرا، بیکاران، کارگران و ... چنین تحولی کل مشخصه‌ی جنبش‌های آینده را تغییر می‌دهد و به سطحی بسیار بالاتر می‌برد - مستأصل‌تر، انفجاری‌تر، پرولتری‌تر. این جنبش‌ها در زمان‌هایی سر خواهند گرفت که کمتر از همیشه انتظارشان می‌رود.

### کارگران برمی‌خیزند

کارگران نیز به تدریج شروع به حرکت می‌کنند. ظرف ۴ ماه گذشته توماری در اعتراض به شرایط بد کار میان کارگران دست به دست شده است.

بیش از ۲۳ هزار کارگر در ۱۳ استان این تومار را مخفیانه دست به دست کرده‌اند. تومار خواهان افزایش حداقل حقوق همپای تورم، پرداخت دستمزدهای پرداخت‌نشده و معرفی مزایا در بعضی صنایع است. کارگران در تومار تهدید کرده‌اند که اگر کاری برای نجات آن‌ها از وزن غیر قابل تحمل نرخ کنونی تورم که به دوش‌شان انداخته شده انجام نشود، حرکات و اعتراض‌هایشان را افزایش می‌دهند.

جالب این‌جا است که خانه‌ی کارگر، رهبرش، علیرضا محجوب (نماینده‌ی مجلس) و آژانس خبری‌اش، ایلنا، حمایت کامل خود از تومار را اعلام کرده‌اند - در حالی که این تومار را اعضای سندیکایی مستقل آغاز کردند که ارتباطی با خانه‌ی کارگر نداشتند. محجوب حتی کار را به جایی رساند که بگوید از احتمال اعتراضات توده‌ای و خیابانی هم دفاع می‌کند. رئیس «انجمن هماهنگی شوراهای اسلامی کار» در استان فارس از تومار حمایت کرده و از تلاش‌های مشابهی در این استان خبر داده است.

رویدادهای حاضر بسیار جالب توجه هستند. گرچه ما هیچ توهمی به رهبران «خانه‌ی کارگر» نداریم، آن‌ها شاید برای دنبال کردن اهداف پوپولیستی خود قطاری را به حرکت بیاورند که روی ریل آن‌ها حرکت نخواهد کرد. بسیاری فعالین شجاع و فداکار در چپ عمر خود را صرف ساختن جنبش مستقل اتحادیه‌های کارگری کرده‌اند اما باید حواسمان را جلب تحولات درون همین «خانه‌ی کارگر» نیز بکنیم. وقتی تغییری در اوضاع انجام شود، لایه‌های اکنون راکد طبقه، با سرعت برق به آگاهی جدیدی می‌رسند و می‌توانند به راحتی جای «فعالین» حاضر را بگیرند.

اما این کارگران شاید آن راه فعالین چپ را دنبال نکنند. طبقه‌ی کارگر هنگامی که ابزاری را بلند می‌کند به نام آن نگاه نمی‌کند. کارگران در گذشته موفق شده‌اند موقتاً شاخه‌های محلی «خانه‌ی کارگر» را به دست بگیرند با این‌که نفس این نهاد به عنوان ابزاری جهت سرکوب توسط دولت بنیان نهاده شده. آن‌ها حتی موفق شده‌اند در سطح سراسری بر این سازمان فشار بیاورند. در موقعیت انقلابی، چنین حوادثی معنای ویژه‌ای پیدا می‌کنند.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در ابتدا به رهبری پدر گاپون صورت گرفت که کشیش بود و رهبر اتحادیه‌ای ارتجاعی و پلیسی - حتی ارتجاعی‌تر از «خانه‌ی کارگر» در انقلاب مصر نیز تحول مشابهی را دیدیم. در این‌جا تمام نیروهای اصلی چپ تمام انرژی خود را صرف ساختن اتحادیه‌های «مستقل» کردند اما در اتحادیه‌های قدیمی دولتی بود که کارگران توانستند در ساختن نهادهای سراسری واقعا جنگنده موفق شوند. در واقع در

کارخانه‌ی ریسندگی «محلّه»، مرکز ثقل فعالین چپ کارگری و تمام مبارزات کارگری اصلی در مصر در چند سال گذشته، برپایه اتحادیه بسیار دشوار بوده است اما اتحادیه‌ی معلمان که از اتحادیه‌های قدیمی و تحت کنترل دولت است موفق شده معلمان را در مبارزات ملی سازمان دهد.

### خشم روزافزون در میان کارگران

در روز ۲۶ خرداد امسال، رژیم ۶۰ فعال سندیکایی را در یک جلسه دستگیر کرد - این اولین دستگیری دسته‌جمعی فعالین از سال ۱۳۸۴ (که در آن صدها نفر از فعالین سندیکای شرکت واحد به جرم سازمان‌دهی اعتصاب دستگیر شدند) به این طرف بود. گرچه رژیم اکنون به نگرانی آن روز نیست روشن است که هدفشان همان است که بود: خفه کردن هر گونه اعتصاب پیش از وقوع آن چون می‌دانند این حرکت می‌تواند کل نظام را تکان دهد.

شاهد افزایش روحیه‌ی خشم و مبارزه‌طلبی میان طبقه‌ی کارگر هستیم. و در طول دو سال گذشته اعتراضات کارگری افزایشی پایدار داشته است.

بزرگترین، رزمندترین و چشمگیرترین این اعتراضات از سوی کارگران پتروشیمی بندر امام صورت گرفت که در مبارزه‌ای ۱۸ ماهه خواهان قراردادهای دائمی و لغو آژانس‌های مقاطعه‌کاری شدند. کارگران پس از دو دور اعتصابات چشمگیر که هر کدام بیش از دو هفته به طول انجامید در پایان به نظر به پیروزی رسیدند چرا که هزاران نفر آن‌ها اکنون قراردادهایی دائمی و مستقیم با شرکت می‌بندند و آژانس‌های کار روزمزدی را دور می‌زنند.

تفاوت بین مبارزه‌ی این کارگران و سایر مبارزات که پیروز نبوده‌اند در ماهیت رزمنده، همگانی و طولانی اعتصاب و همچنین تلاش‌های موثر برای گسترش دادن آن بود.

به طور کلی، مسائل اصلی مبارزات کارگری در سال گذشته فقدان قراردادهای دائمی و پرداخت دستمزدهای معوقه بوده است. این واقعیت که این خواسته‌ها در صدر بوده است از یک طرف وضعیت مستاصل کارگران را نشان می‌دهد و از سوی دیگر بلوغ جنبش کارگری را. تا بحال بیشتر لایه‌های زیرین بوده‌اند که دست به اعتراض زده‌اند، کسانی که چیز زیادی برای از دست دادن ندارند، در حالی که هسته‌ی کوچک کارگران با اشتغال دائم و کارگران کارخانه‌هایی که اهمیت استراتژیک دارند هنوز وارد صحنه نشده‌اند.

مثلا کارگران در پالایشگاه نفت آبادان دست به چندین اعتصاب زده‌اند اما این اعتصابات محدود به کارگران ساختمانی قراردادی در یکی از فازهای جدید پالایشگاه بوده‌اند. خود کارگران پالایشگاه در دوره‌ی اخیر دست به عمل نزده‌اند.

همین در مورد تومارهای فوق‌الذکر که در کارخانه‌های سراسر کشور پخش می‌شود نیز صدق می‌کند. کارگران صنایع استراتژیک اصلی مثل نفت از این فهرست غایب هستند.

جنبش کارگری در ایران هنوز در مرحله‌ی آغازین رشد خود است. طبقه‌ی کارگر پس از سال‌ها ارتجاع سیاه اکنون دوباره آماده می‌شود تا روی پای خود بایستد. هر روز شاهد در گرفتن اعتصابات جدید در مناطق جدید و کارخانه‌های جدید هستیم. گرچه مبارزات هنوز محدود به کارگاه‌های نسبتاً کوچک هستند اما این مبارزات مقدمه‌ی انفجارات بزرگتر در آینده هستند. از یک طرف، کارگران بخاطر فقدان سازمان‌های مناسب ضعیف هستند اما از طرف دیگر این باعث می‌شود رویدادهای آینده بسیار انفجاری‌تر باشند. بر خلاف آن اولتر اچپ‌هایی که تلاش‌های واقعی طبقه‌ی کارگر ایران برای ساختن تشکل‌های مستقل همچون سندیکا و اتحادیه را رد می‌کنند، ما از تک تک این تلاش‌ها دفاع می‌کنیم. در عین حال اما متوجهیم که کارگران برای داشتن اتحادیه و سازمان پیش از ورود به مبارزه صبر نمی‌کنند. مبارزه‌ی کارگران پتروشیمی اثباتی بر این مدعی است.

هزاران کارگر با سازمانی که کم و بیش در حین مبارزه ساخته شد وارد مبارزه شدند. اما امروز پس از تجربه‌ی مبارزه آن‌ها اتحادیه‌ای ساخته‌اند تا برای نبردهای آینده آماده شوند. سازمان‌های آینده‌ی طبقه‌ی کارگر ایران همین‌گونه ساخته و آبدیده می‌شوند - در جریان آتش داغ مبارزه.

### ضربانگ رویدادها

ما وارد دوره‌ای از تلاطمات خشونت‌بار و مبارزه‌ی طبقاتی شده‌ایم. بحران در اقتصاد (که با تحریم‌های غرب به شدت افزایش یافته) از یک سو و بحران رژیم از سوی دیگر مدام همدیگر را تقویت می‌کنند. توده‌ها هنوز بخشی از معادله نیستند اما انقلاب در زیر سطح می‌جوشد.

روی پیشانی اوضاع کنونی نوشته «عدم ثبات» اما در عین حال، دوره‌ی حاضر می‌تواند مشخصه‌ای طولانی داشته باشد. دلایل واضحند: رژیم ضعیف است، بخش اعظم پایگاه اجتماعی خود را از دست داده و در بهترین حالت تنها به صورت موقتی (مثلا اگر جنگی در بگیرد) موفق به بازکسب آن خواهد شد. موقعیت جهانی اقتصاد هیچ‌گونه ثبات اقتصادی یا سیاسی را ممکن نمی‌کند. بورژوازی برای بیرون آمدن از بحران مجبور است سطوح استثمار را بالاتر ببرد و غیر قابل تحمل‌تر کند. تنها راه حفظ قدرت در چنین موقعیتی با سرکوب بیشتر توده‌ها است، کاری که به تضعیف بیشتر پایگاه رژیم می‌انجامد.

در عین حال توده‌ها به شدت قوی هستند. طبقه‌ی کارگر هیچ وقت این قدر وزن عددی نداشته است. ۳۶ درصد نیروی کار امروز در صنایع است. در عین حال طبقات متوسط همه نابدید می‌شوند و وارد صفوف کارگران و فقرا می‌شوند. اما گرچه قدرت بالقوه‌ی آن‌ها هرگز این قدر قوی نبوده است، شاهد فقدان کامل رهبری و سازمان‌دهی هستیم. نیروهای حقیقی مارکسیسم نسبت به وظیفه‌ی پیش رو بسیار کوچک هستند و بدیلی به جز این

در کار نیست.

این باعث می‌شود اوضاع طولانی و دردناک باشد. توده‌ها باید از طریق نبردهای بسیار و لاجرم شکست‌های بسیار آبدیده و آموخته شوند. دوره‌هایی از وقفه و ارتجاع خواهیم داشت و سپس دوره‌هایی از فعالیت بی‌وقفه‌ی انقلابی.

### چه باید کرد؟

تروتسکی در سال ۱۹۳۸ می‌گفت بحران بشریت را می‌توان به بحران رهبری طبقه‌ی کارگر کاهش داد. این امروز نیز بیش از هر زمانی صدق می‌کند - بخصوص در ایران. در چند سال گذشته کافی بود سازمانی با چند هزار کادر مارکسیست داشتیم تا کل اوضاع تغییر یابد.

اما امروز مارکسیست‌ها اقلیتی کوچک هستند و هر چقدر بلند فریاد بکشند صدایشان به گوش افراد بسیاری نمی‌رسد. وظیفه‌ی پیش روی ما بدین‌سان ساختن «نفوذ» یا ساختن جنبش توده‌ای سوسیالیستی نیست. چنین کاری برای نیروهای کوچکی مثل ما غیرممکن است. وظیفه‌ی اول، پیش از هر چیز، جلب بهترین مبارزین کارگران و جوانان به سوی افکار مارکسیسم و روگرداندن آن‌ها به سوی توده‌ها است. آیا این وظیفه‌ی دشوار است؟ بله، بدون شک. اما هیچ‌گاه به آسانی امروز نیوده است.

جمهوری اسلامی خود را به زحمت سرپا نگاه داشته است. هرگز این‌قدر ضعیف و مشتت و بحران‌زده نبوده است. تخاصم‌های درونی آن را بر سر مسائل بزرگ فلج کرده‌اند. در زمان جنبش ۱۳۸۸، پاسداران را برای سرکوب جنبش به خیابان فرستادند اما بعید است نیروهای مسلح بتوانند یک دور دیگر سرکوب جنبش توده‌ای را بدون شکاف یافتن خود از سر بگذرانند.

در عین حال توده‌ها هرگز به قدرت امروز نبوده‌اند. اکثریت عظیم جمعیت امروز در شهرها زندگی می‌کنند و تحت نفوذ طبقه‌ی کارگر هستند که بسیار بزرگ، بسیار جوان و شکست‌خورده است و تحت نفوذ بوروکراسی محافظه‌کار سندیکایی یا استالینیستی نیز نیست. در ضمن، طبقات متوسط ویران‌شده و در جوش هستند و به دنبال رهبری می‌گردند در حالی که جوانان، بزرگترین بخش جمعیت، نیز رادیکال‌شده هستند و مستاصانه به دنبال افکار جدید که راه نجاتی از بن‌بست کنونی را نشان‌شان دهد.

با وضعیت اقتصادی حاضر، انفجار در مبارزه‌ی طبقاتی می‌تواند هر لحظه از راه برسد و به سرعت به فروپاشی رژیم و جایگزینی‌اش با نوعی رژیم شکننده‌ی بورژوادموکراتیک بیانجامد. اما چنین رژیمی از آغاز تا انجام، رژیم بحران خواهد بود. بحران اقتصادی ایران از میان نمی‌رود و بحران جهانی سرمایه‌داری نیز. تا زمانی که سرمایه‌داری سرنگون نشده هیچ یک از مشکلات اصلی پاسخ نمی‌گیرند. رفورمیسم به شکل کلاسیک خود در اروپای امروز هم غیرممکن است تا چه برسد به کشوری با اقتصاد عقب‌مانده مثل ایران.

پس از سرنگونی جمهوری اسلامی است که واقعیات به سرعت برای توده‌ها آشکار می‌شود. چنین رویدادی بدین‌سان راه را برای دوره‌ی جدیدی از تشدید مبارزه طبقاتی می‌گشاید. در چنین شرایطی است که نیروهای مارکسیسم امکان رشد سریع خواهند داشت. ما با توضیح صبورانه به کارگران که تنها راه رسیدگی به مشکلات آن‌ها به قدرت رسیدن خودشان است فرصتی برای رسیدن به توده‌های کارگران و جوانان و کسب رهبری خواهیم داشت.

این اتفاق که بیافتد راه انقلاب سوسیالیستی باز و فراخ می‌شود. اما برای این‌که به آن روز بسازیم امروز باید نیروهای خود را بسازیم و تقویت کنیم. آنچه به آن نیاز داریم شمار قابل‌توجهی از نیروهای مارکسیست است که آموزش‌دیده و سازمان‌یافته باشند و به صورت واحدی متحد وارد مبارزه طبقاتی شوند و نیاز به سوسیالیسم را صبورانه توضیح دهند.

۲۲ آبان ۱۳۹۱ /

۱۲ نوامبر ۲۰۱۲

\*